

ولایت فقیه و قانون اساسی

تاریخ دریافت: ۸۲/۵/۴

تاریخ تأیید: ۸۲/۶/۱۵

عباس ایزدی فرد*

اهمیت قانون اساسی و ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی، سبب شکل‌گیری دیدگاه‌های متعددی در خصوص میزان اختیارات ولی فقیه و قانون اساسی شده است. در این راستا: گروهی با تکیه بر مشروعیت الهی ولایت فقیه، ولی فقیه را فوق قانون می‌دانند؛ برخی دیگر با فرض تعارض اندیشه کلامی یا فقهی شیعه درباره ولایت فقیه با قانون اساسی، اولویت را به قانون اساسی می‌دهند؛ گروه سوم، با نگاه جامعه‌شناختی به قانون اساسی، معتقدند سیره و عملکرد پیامبر اسلام و تجربه ده ساله‌ی اجرایی امام خمینی (ره)، به خوبی نمایان‌گر عدم تعارض وظایف و اختیارات ولی فقیه با قانون اساسی است.

واژه‌های کلیدی: ولایت فقیه، قانون اساسی، امام خمینی (ره).

مقدمه

سابقه نوشتن قانون اساسی به شکل جدید و مرسوم برای کشورها - که در آن سازمان و شکل حکومت مشخص شد و حقوق و تکالیف متقابل دولت و مردم معین گردید - به قرن هجدهم میلادی باز می‌گردد. در پی استقلال ایالات متحده آمریکا و انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم، تحت تأثیر اندیشه‌های منتسکیو و روسو، آخرین پایه‌های لرزان مشروعیت الهی حکومت در غرب از

بین رفت و اندیشه مشروعیت مردمی گسترش یافت.

به تدریج قانون اساسی به واسطه این دو ویژگی منشور مقدسی گردید و رعایت آن الزامی شد: اولاً، حکومت را متعلق به مردم می‌دانست که مردم آن را به نمایندگان خود واگذار می‌کردند؛ ثانیاً، اختیارات حکومت‌گران و حقوق و وظایف متقابل دولت و ملت را معین می‌کرد. در آغاز لازم است نگرش‌های مختلف به قانون اساسی را بررسی کنیم. از نظر منشأ وضع از دو زاویه می‌توان به بررسی قانون اساسی پرداخت:^۱ اول، نظریه جامعه شناختی: از این منظر روابط اجتماعی و مناسبات زندگی جمعی، مستلزم حکومت قانون و روال منظم و مشخصی است تا بتوان بر اساس آن، جامعه را اداره کرد. از طرف دیگر، وظیفه و اختیارات متقابل اعضا و اجزای حکومت و مردم مشخص شود تا تداخل کار و هرج و مرج ایجاد نگردد؛ دوم، نظریه مشروعیت: نظریه مشروعیت - صرف نظر از صحت و سقم آن - زاینده بستر تاریخی است. در این نگاه چنین بحث می‌شود که حق حاکمیت مختص ملت و مردم است. مردم بر اساس توافق جمعی اما ضمنی، عده‌ای را از میان خود به عنوان رهبران حکومت و اعضای دولت، انتخاب می‌کنند. تا ساماندهی زندگی اجتماعی را بر عهده گیرند. شرح وظایف و اختیارات منتخبان اصلی مردم در قانون اساسی معین می‌شود. نمایندگان مردم در حکومت، باید منحصراً در همان چارچوب قانون اساسی حرکت نمایند و حق عدول یا تجاوز از آن را ندارند. این نگرش محصول «نظریه قرارداد اجتماعی» است و نتیجه آن جلوگیری از خودکامگی و حفظ آزادی مردم است. در این مقاله، قانون اساسی با نگرش جامعه شناختی بررسی شده است.

تا پیدایی انقلاب مشروطه، مسأله قانون اساسی مدون در بین فقیهان شیعه مطرح نبود. تدوین قانون اساسی مشروطه، بحث‌هایی را در بین علما برانگیخت و گروهی از آنان، مشروعیت قانون اساسی را پذیرفتند و عده‌ای نیز آن را طرد کردند. پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ و تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با لحاظ دیدگاه‌های اکثریت فقیهان و عالمان وقت شیعه، نوعی اتفاق نظر به وجود آورد؛ بازنگری در آن در سال ۱۳۶۸ بحث‌های دامنه داری را برانگیخت، به خصوص میزان اختیارات ولی فقیه در شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و رابطه نهاد ولایت فقیه با قانون اساسی، همچنان مورد بحث است. به طور کلی این سؤال اساسی مطرح است که آیا ولایت مطلقه فقیه با قانون اساسی قابل جمع است یا خیر؟ از نظر برخی، ولی فقیه منصوب ائمه علیهم‌السلام و به تبع خداوند است، از این رو، قانون اساسی نمی‌تواند برای او شرط تعیین کند یا او را محدود کند و یا الزامی برای او ایجاد نماید.^۲ بعضی دیگر معتقدند هر چند در اندیشه کلامی یا فقهی شیعه، ولی فقیه دارای اختیارات گسترده و نامحدودی - با لحاظ مصلحت - است؛ اما قانون اساسی دارای حدودی

است. و اختیارات ولی فقیه در آن محدود به همان موارد ذکر شده در اصل ۱۱۰ است.^۳ این گروه که عمدتاً، حقوق دانان هستند معتقدند اساساً کلمه مطلقه در ولایت مطلقه با وجود قانون اساسی در تعارض است؛ اما بخشی دیگر به این باورند که نصب ولی فقیه از جانب ائمه علیهم‌السلام و مشروعیت الهی حکومت، با وجود قانون اساسی تعارض ندارد، بلکه ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی می‌گنجد و آن دو منافاتی با یکدیگر ندارند.^۴ به عبارت دیگر، با وجود آن که ولایت فقیه، منصبی اعطایی از جانب امام علیه‌السلام می‌باشد، و اختیارات او به اندازه اختیارات حکومتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، می‌توان همان اختیارات را مدوّن کرد و در قانون اساسی گردآورد. این اختیارات، لزوماً با پای بندی ولی فقیه به قانون اساسی منافات ندارد.

در این مقاله، مفروض ما آن است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه با مبنای انتصاب گنجانده شده است. فرضیه پژوهش نیز این است که «ولایت مطلقه فقیه با تقید به قانون اساسی منافاتی ندارد، یعنی اختیارات ولی فقیه لزوماً با قانون اساسی تعارض ندارد».

ولایت فقیه، از جمله نظریه‌های دولت در فقه شیعه، در یک طبقه بندی به دو قسم ولایت انتصابی و ولایت انتخابی فقیه تقسیم می‌شود. بر اساس ولایت انتصابی، «فقها به طور عام از طرف ائمه علیهم‌السلام به حکومت منصوب شده‌اند».^۵ و بر اساس ولایت انتخابی فقیه، فقیهان به عنوان نامزد رهبری به مردم معرفی می‌شوند تا مردم یکی را به ولایت انتخاب کنند.^۶ واژه «مطلقه» در علوم سیاسی و حقوق عمومی، مشخصه یک نوع رژیم سیاسی است که حکومت گران در آن، هیچ محدودیتی در اعمال اختیارات خود ندارند. قطعاً این نوع حکومت از نظر اسلام و امام خمینی (ره) مردود است: «حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه».^۷ برای فهم کلمه «مطلقه» در ولایت فقیه باید به نگرش فقها به حکومت توجه کرد. از نظر عالمان شیعی، پیامبر دارای سه مقام نبوت و رسالت، قضاوت و حکومت و زمامداری بود. شکی نیست که نبوت و رسالت مختص پیامبر بود، و قابل تسری به دیگران نیست؛ اما در خصوص تعلق دو مقام دیگر به مجتهدان در میان عالمان شیعه اختلاف نظر وجود دارد. برخی مدعی‌اند که فقط مقام قضاوت به مجتهدان واگذار شده است، اما بعضی دیگر، هر دو مقام حکومت و قضاوت را مختص رهبران دینی می‌دانند. عده بسیار کمی نیز معتقد به دخالت در سیاست، حکومت و قضاوت نیستند مگر به قدر ضرورت. بنابر این، اطلاق و مطلقه در ولایت فقیه به معنای شمول و تسری تمام اختیارات حکومتی و قضایی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مجتهدان در عصر غیبت است.

ولایت مطلقه و قانون اساسی

یکی از مهم‌ترین مباحث در فقه سیاسی و حقوق عمومی، میزان اعتبار قانون اساسی در جمهوری اسلامی ایران است. درباره رابطه ولایت فقیه و قانون اساسی سه نگرش وجود دارد: دیدگاه اول: گروهی معتقدند هر چند «لفظ ولایت مطلقه امر و امامت امت» در اصل ۵۷ قانون اساسی آمده، اما اختیارات و وظایف ولی فقیه محدود به همان وظایف و اختیارات مذکور در قانون اساسی است. واژه «مطلقه» که در بازنگری قانون اساسی بدان افزوده شد، «به هیچ وجه به این معنا نیست که در تعارض کارهای ولی فقیه با قانون اساسی، قانون اساسی کنار گذاشته شود».^۸ این گروه برای اثبات نظر خود سه دلیل ذکر کرده‌اند:

۱. هر چند اصل ۵۷ قانون اساسی تصریح به ولایت مطلقه فقیه کرده است، اما در همان اصل گفته شده که قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که این قوا زیر نظر ولایت مطلقه امر، طبق اصول آینده این قانون عمل می‌کنند. «در اصول بعدی این قانون همه چیز مشخص شده است».^۹ در برخی اصول به خصوص در اصل ۱۱۰ وظایف و اختیارات رهبری که عمدتاً «در قوه مجریه است»^{۱۰} مشخص شده و اختیارات رهبری منحصر به آن موارد است؛

۲. در اصل ۱۱۰ فقط به یازده مورد از وظایف و اختیارات رهبر اشاره شده است. آوردن این تعداد در مقام بیان، دلالت بر حصر وظایف و اختیارات رهبر دارد. در واقع عدد مفهوم دارد و نفی غیر است. «در قانون اساسی وظایف رهبری معین شده است و این موارد از نظر حقوقی نشان دهنده حصر است»؛^{۱۱}

۳. اگر رهبری وظایف و اختیاراتی خارج از قانون اساسی داشته باشد و در مقام تعارض بین کارهای ولی فقیه و قانون اساسی، قانون اساسی کنار گذاشته شود، «ممکن است سرانجام به جایی برسیم که وجود قانون اساسی بی معنا شود، یعنی از یک طرف ضوابطی تعیین شود و از طرف دیگر، گفته شود که می‌توان به این ضوابط عمل نکرد و خارج از آن‌ها اقدام کرد».^{۱۲}

در پاسخ به این گروه گفته شده است که در اصل ۵۷ تصریح به ولایت مطلقه شده و عبارت «طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند»^{۱۳} مربوط به اعمال قوای سه گانه است، از این رو فعل آن به صورت جمع آمده است و ربطی به اعمال اختیارات رهبری ندارد. از طرف دیگر، با مراجعه به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، مشخص می‌شود که اعضای شورا با توجه کامل به میزان اختیارات مطلقه ولی فقیه، آن را در قانون اساسی ذکر کرده‌اند؛^{۱۴} از این رو، منطوق صریح اصل ۵۷ بر مفهوم مخالف اصل ۱۱۰ مقدم است.

دیدگاه دوم: به اعتقاد برخی محققان یکی از ارکان ولایت فقیه «عدم تقید به قوانین بشری از جمله قانون اساسی است».^{۱۵} مشروعیت حکومت اسلامی از ولایت فقیه نشأت می‌گیرد و ولی فقیه اختیارات وسیعی دارد و همه نهادهای حکومتی از جمله قوای سه‌گانه، قانون اساسی و قوانین عادی با تنفیذ او مشروعیت می‌یابند. تشکیلات حکومت و نظام از اراده، صلاح دید و اختیار رهبری نشأت می‌گیرد نه این که حدود اختیارات ولی فقیه از حکومت و نظام سیاسی نشأت بگیرد. تشکیلات حکومت جزئی از ولایت فقیه به شمار می‌آید، نه این که ولایت فقیه جزئی از نظام است؛^{۱۶} به عبارت دیگر، اولاً، سرچشمه مشروعیت حکومت اسلامی، نصب ولی فقیه به طور عام از جانب ائمه است و حکومت مشروعیت الهی دارد؛ ثانیاً، در اسلام، اصالت وظیفه حاکم است و بر آن اساس، وظیفه بر هر امری هر چند قانون اساسی مقدم است؛ در نتیجه «در نظام ولایت فقیه، فوق قانون وجود دارد... وظیفه بر قانون مقدم است، لذا ولی فقیه می‌تواند در هنگام لزوم بر قانون و یا حتی قانون اساسی پیشی گیرد».^{۱۷}

این گروه درباره قانون اساسی دچار سوء تفاهم شده‌اند، چرا که از نظر آنها قانون اساسی که بشری است نمی‌تواند قیدی برای ولایت فقیه که سرچشمه الهی دارد باشد؛ برای مثال طبق اصل ۱۱۱، وظیفه انتخاب یا معرفی رهبر جدید و نظارت بر حسن انجام اعمال و وظایف رهبری به عهده مجلس خبرگان است؛ اما از نظر این گروه، هیچ شخص و نهادی جز خداوند قادر بر نظارت بر رهبری نیست.

اگر خبرگان حق نظارت بر رهبری را داشته باشند، می‌شوند رهبر مخفی پشت صحنه، آن هم افرادی که خودشان اطراف شبهه‌اند، این یعنی قدرت اصلی در دست آنها در هیچ یک از مسؤولین ناظر نیست، در رهبر که امکان لغزشش کمتر است به طریق اولی اصلاً نظارت دون شأن رهبری است.^{۱۸}

این گروه دو مؤلفه فقاقت و عدالت را عوامل باز دارنده ولی فقیه از تخلف یا قانون شکنی احتمالی می‌دانند.

به نظر می‌رسد استدلال‌های این گروه کامل نیست. مهم‌ترین استدلال این گروه، ارائه تعارض بین اختیارات مطلقه فقیه و قانون اساسی و تضاد بین مشروعیت الهی حکومت و قانون اساسی است. اما، همان طور که پیشتر ذکر شد، مطلقه بودن هم حدی دارد و مشروعیت الهی حکومت و نصب عام فقیه از جانب ائمه منافاتی با داشتن قانون اساسی و لزوم رعایت آن ندارد؛ برای مثال پیامبر اسلام که منصوب بلاواسطه خداوند به حکومت بود، خود را ملزم به رعایت قانون بشری و امضا شده توسط خودش دانست. در هیچ موردی مشاهده نشده که پیامبر اسلام، امام علی و امام

حسن مجتبیٰ علیه السلام که حکومت داشتند قانون و معاهده‌ای را که امضا کرده بودند نقض کرده باشند. حضرت علی علیه السلام در سخت‌ترین شرایط و امام حسن در بحرانی‌ترین وضعیت، مفاد قرارداد خودشان با معاویه را رعایت کردند. البته ممکن است اشکال شود که این قراردادها بین حاکم اسلامی با مردم نبود، بلکه با یک دولت یا عامل خارج از قلمرو حکومت آنها بود، در این باره در دیدگاه سوم بحث خواهد شد.

از طرف دیگر، به نظر می‌رسد این گروه برداشت صحیحی از قانون اساسی ندارند و آن را تنها سندی می‌دانند که مردم (به واسطه نمایندگان خود) نوشته‌اند، در حالی که اختیارات رهبر ناشی از نصب امام معصوم است. باید گفت قانون اساسی لزوماً به معنای سند نوشته شده توسط نمایندگان مردم برای انحصار بیش از حد شرعی اختیارات حکومت نیست، بلکه قانون اساسی می‌تواند سندی باشد که همان اختیارات اعطایی ائمه علیهم السلام در آن منعکس شده است تا ولی فقیه در چارچوب همان اختیارات فقهی - قانونی حرکت کند و احتمال رفتار غیرقانونی هم قابل تشخیص باشد و این هم امری جایز و عقلایی است.

از نظر این گروه «نظارت دین شأن رهبری است»،^{۱۹} آیا واقعاً چنین است؟ در پاسخ باید گفت رهبری در نظام جمهوری اسلامی از دو عامل نظارت درونی بسیار مهم، یعنی فقاقت و عدالت برخوردار است: فقاقت و عدالت، دو قوه بسیار نیرومند در کمک به رهبری هستند، اما چون رهبر معصوم نیست، احتمال خطا در او وجود دارد، پس نظارت بیرونی عاملی در تقویت رهبری است. رهبر صالح هیچ‌گاه از نظارت ترسی ندارد؛ از طرف دیگر، نظارت بیرونی - اعم از طرف مجلس خبرگان، مراجع تقلید و افکار رشد یافته عمومی - خود عاملی در تقویت بُعد نظارت درونی است. اتفاقاً یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مثبت رهبری در نظام اسلامی، توجه به دو عامل نظارت درونی و بیرونی است. از سوی دیگر، نظارت باعث تقویت روحیه مشورت و امر به معروف و نهی از منکر می‌شود، هر چند سرعت و قاطعیت در تصمیم‌گیری امری حیاتی است، اما غفلت از مشورت را نباید ناچیز شمرد.

دیدگاه سوم: این گروه معتقدند ولایت مطلقه فقیه ادامه امامت است و اختیارات فقیه و اصل ولایت فقیه منافاتی با وجود قانون اساسی ندارد. به صرف آن که قانون ساخته بشری است تضادی با امور شرعی و الهی مانند ولایت فقیه ندارد. مسأله‌ای در بین فقها مطرح است که به احکام امضایی معروف است. از نظر فقها احکام امضایی اسلام بیشتر از احکام تأسیسی است؛ از طرف دیگر، پیامبر اسلام و حضرت علی علیه السلام که حکومت داشتند نه تنها هیچ‌گاه قانون، حکم یا رسم و عرفی را به صرف بشری و ساخته انسان‌ها بودن نقض نکردند، بلکه در برخی موارد به دلیل مصالحی در تحکیم

آن موارد می‌کوشیدند. با سیری اجمالی در تاریخ اسلام مشاهده می‌شود که پیامبر و ائمه علیهم‌السلام به قانون و قراردادهای مستلزم بودند. در این جا سعی می‌شود با توجه احکام کلی اسلام، آیات قرآن و سیره پیامبر و حضرت علی علیه‌السلام و امام خمینی (ره) بر التزام به قانون اساسی دلایلی ذکر شود:

۱. طبق نص آیه «وفوا بالعقود»^{۲۰}، همه فقها التزام به پیمان را شرعاً واجب می‌دانند. قانون اساسی پیمانی بین احاد مختلف جامعه و حکومت گران است که التزام به آن به همه واجب است، عقلاً هم رعایت قانون مهمی چون قانون اساسی و عدم نقض آن موجب اعتماد عمومی جامعه می‌شود.

۲. در سال‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم بعثت پیامبر اسلام با گروهی از مردم یثرب ملاقات کرد و آنها را به دین اسلام دعوت کرد. در دومین پیمان عقبه که در سال سیزدهم بعثت اتفاق افتاد، عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خطاب به گروهی از مردم مدینه گفت:

اکنون محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جانب شما را ترجیح داده و مایل است در میان شما باشد اگر تصمیم دارید که روی پیمان خود بایستید و او را از گزند دشمنان حفظ کنید، او می‌تواند در میان شما زندگی کند و اگر در لحظات سخت قدرت دفاع از او را ندارید، هم اکنون دست از او بردارید و بگذارید او در میان عشیره خود با کمال عزت و مناعت و عظمت به سر ببرد.^{۲۱}

پس از اعلام وفاداری مردم مدینه، پیامبر فرمود: «با شما بیعت می‌کنم بر این که از من دفاع کنید، همان طور که از فرزندان و اهل بیت خود دفاع می‌کنید».^{۲۲} مردم یثرب هم آن را پذیرفتند. از این رو در سال دوم هجرت که پیامبر برای مصادره اموال کاروان تجاری قریش به بدر آمد، ولی کاروان گریخته بود و با هزار مرد جنگی قریش مواجه شد، چون پیمانش با اهل مدینه، دفاع از پیامبر بود، در نتیجه برای جنگیدن با قریشیان شورای نظامی تشکیل داد و تا انصار موافقت خود را با جنگ اعلام نکردند، پیامبر تصمیم به جنگ نگرفت.^{۲۳}

۳. ابوالهیثم یکی از انصار مدینه «هنگام بیعت [با پیامبر اسلام در دومین پیمان عقبه] عرض کرد یا رسول الله، ما با یهودیان پیمان بسته‌ایم، اکنون ناچاریم تمام آنها را نادیده بگیریم، سزاوار نیست روزی از ما دست بردارید و به سوی قوم خود برگردید، پیامبر فرمود: شما با هر کس پیمان صلح بسته‌اید من محترم می‌شمارم».^{۲۴}

۴. پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای حل مشکلات متعدد ناشی از اختلافات قومی و مذهبی موجود در مدینه، پیمان نامه‌ای بین تمام ساکنان مدینه بست که آن را «بزرگ‌ترین قرارداد و سند تاریخی»^{۲۵} در حقوق عمومی و «اولین قانون اساسی»^{۲۶} نامیده‌اند. بر اساس این پیمان نامه مردم ساکن مدینه با هم برابر و در اختلافها، پیامبر داوری می‌کرد. این پیمان نامه بزرگ‌ترین دلیل برای لزوم پایبندی تمام

فرمانروایان به قانون است. مورخان و سیره نویسان با آن که تمام جزئیات زندگی پیامبر را ثبت کرده‌اند در هیچ جایی ذکری از نقض پیمان از ایشان به میان نیاورده‌اند.

۵. در جنگ صفین پس از پذیرش اجباری حکمیت از سوی امام علی علیه السلام که بر اساس یکی از مواد آن، سپاه عراق و شام به مدت یک سال ترک مخاصمه می‌کردند، مردم عراق فهمیدند که فریب معاویه را خورده‌اند، از این رو قبل از اتمام یک سال اصرار به جنگ با معاویه داشتند؛ اما حضرت علی به دلیل قرار داد جنگ، آن را نپذیرفت و جنگ را موکول به گذشت موعد آن کرد.^{۲۷}

۶. از نظر امام خمینی (ره) قانون اساسی امری مقدس و الزام آور بود که عدول از آن به هیچ وجه جایز نبود. عده‌ای از نمایندگان مجلس سوم، در اعتراض به برخی از اعمال مجمع تشخیص مصلحت نظام، نامه‌ای به امام نوشتند. امام خمینی (ره) در پاسخ فرمودند که «ان شاء الله تصمیم دارم در تمامی زمینه‌ها، وضع به صورتی در آید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته در ارتباط با جنگ بوده است».^{۲۸} از سوی دیگر، نامه‌ای از امام خمینی (ره) موجود است که در آن تأکید شده کلیه نهادها و اموری که برخلاف قانون اساسی در کشور تشکیل شده‌اند، باید منحل گردد.^{۲۹}

از بررسی مجموعه‌ی این نگرش‌ها به دست می‌آید که در حالت عادی برای اعمال اختیارات رهبری در محدوده قانون اساسی مشکلی وجود ندارد؛ اما اگر در موضوعی، مصلحت جدیدی به وجود آمد و عمل در آن مورد به تشخیص کارشناسان لازم بود و از طریق عادی هم امکان‌پذیر نبود، بنابراین مصلحت، مؤقت یا دائمی، راهکارهایی پیش شده است: در مصلحت موقت، رهبری می‌تواند از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام (طبق بند ۸ اصل ۱۱۰ و اصل ۱۱۲ قانون اساسی) اقدام کند.^{۳۰} و در مصلحت دائمی می‌تواند از طریق اصل ۱۷۷ دستور بازنگری در قانون اساسی را بدهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳) ج ۱، ص ۹۱-۹۲.
۲. عبدالله جوادی آملی، وحی و رهبری (بی‌جا: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۸) ص ۱۶۸-۱۶۹.
۳. سید مصطفی محقق داماد، «قرائت‌های مختلف از ولایت مطلقه فقیه»، ماهنامه اندیشه حکومت، ش ۳ (مرداد ماه ۱۳۷۸) ص ۱۳.
۴. محمد جواد ارسطو، «تبیین ولایت مطلقه فقیه»، گاهنامه ذکر (مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها)، ش ۴، ص ۵۱-۵۵.
۵. محقق کرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، بحث الوصایا بالولایة (چاپ قدیم).
۶. محمد جواد ارسطو، «حاکم اسلامی نصب یا انتخاب، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۵، (تابستان ۱۳۷۸) ص ۴۴۲.
۷. امام خمینی، ولایت فقیه (قم: آزادی، بی تا) ص ۵۲.
۸. سید مصطفی محقق داماد، پیشین، ص ۱۳.
۹. حسین مهرپور، «ولایت مطلقه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مجله اندیشه حکومت، ش ۲ (مرداد ۱۳۷۸) ص ۱۵.
۱۰. همان.
۱۱. سید مصطفی محقق داماد، پیشین، ص ۱۳.
۱۲. حسین مهرپور، پیشین، ص ۱۴.
۱۳. قانون اساسی، اصل ۵۷.
۱۴. مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۶۳۷ و ص ۱۶۳۸.
۱۵. محسن کدیور، نظریه های دولت در فقه شیعه (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳) ص ۱۰۸.
۱۶. محمد مؤمن قمی، «توازن کارهای حکومت اسلامی و حقوق اشخاص»، مجله فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)، ش ۶-۵ (۱۳۵۷).
۱۷. محمد جواد لاریجانی، حکومت؛ مباحثی در مشروعیت و کارآمدی (تهران: سروش، ۱۳۷۳) ص ۳۸.

۱۸. مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی ج. ۱. ۱. ج ۳، ص ۱۲۶۱-۱۲۶۲.
۱۹. همان.
۲۰. مائده (۵) آیه ۱.
۲۱. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت (تهران: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱) ج ۱، ص ۴۰۸.
۲۲. همان، ص ۴۰۸.
۲۳. همان، ص ۴۸۱.
۲۴. همان، ص ۴۰۹.
۲۵. همان، ص ۴۶.
۲۶. سیدجعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۳).
۲۷. همان، ص ۱۸۵.
۲۸. امام خمینی، صحیفه نور (تهران: مرکز مدارک، فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹) ج ۲۱، ص ۵۷.
۲۹. سیدمصطفی محقق داماد، پیشین، ص ۱۳.
۳۰. محمد جواد ارسطا، «تبیین ولایت مطلقه فقیه»، گاهنامه ذکری، ص ۵۱-۵۶.